

بهداشت و درمان در ایران باستان

خورشید مومنی

در اساطیر ایران، فرشته‌ی اثیرمن که نقش پزشکی دارد، ایزدی است نیرومند، ضد اهریمن، نابودکننده‌ی بیماری‌ها و دردها. این واژه در زبان پهلوی به شکل ایرمان یا ایرمانیه درآمد که در ادبیات کهنی نیز کاربرد دارد.

پسنای ۵۶، بند ۱:

«ای فرشته‌ی چاره‌ی بیماری، ای اثیرمن گرامی، برای درمان زنان و مردان بهدین، برای یآوری منش نیک و برای آن آیینی که برای اهورامزدا گرامی است، به سوی ما بشتاب»^۱.
انکساریای پارسی^۲ در برگردان وندیداد، واژه‌ی اثیرمن را به «انسان ایرانی» برمی‌گرداند. او می‌گوید:

«انسان ایرانی پسندیده است. بشود که انسان ایرانی همه‌ی بیماری‌ها و مرگ را، همه‌ی جادوان و پریان را و همه‌ی جهی‌ها را فروگوید».

ایرانیان باستان با پیروی از خرد، همه‌ی خرافات ناشی از این را که بیماری نتیجه‌ی آزار نوعی ارواح خبیثه در بدن انسان و یا خشم خدایان است، درهم شکستند و ریشه‌ی بیماری‌ها را عدم رعایت بهداشت، کردار نادرست و وسوسه‌ی انگره منیو (اندیشه‌ی بد) می‌دانستند، و اساس بیماری‌ها را که برای ارضای خاطر خدایان و خشم آنها به وسیله‌ی قربانی کردن و فدیبه‌های خونین بود، درهم کوبیدند.

آزونکس Azonex، دانشمند و پزشک ایرانی بود که فیثاغورس با او در اکباتان دیدار کرد و از دانش او بهره‌مند شد و نظر او را در مورد دو بن همستار مشهور ایرانیان شنید. فیثاغورس درباره‌ی دیدار خود با او می‌نویسد: آزونکس یا آزوناس روی‌گردانی خود را از دربار نشان

1. pahlavi veadidad p. 395.

۲. سفرنامه‌ی فیثاغورس در ایران، برگردان یوسف اعتصامی، چاپ تهران، ۶۳.

می‌دهد و عزم خود را در نابودی خرافات و عقاید عوامانه نمایان می‌سازد و قربانی برای خدایان بی‌شمار یونانی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. سال نجومی و نوروز ایرانیان را توضیح می‌دهد و به فیثاغورس می‌گوید:

«ای حکیم! اگر به این خیال به ایران آمده‌ای که هشتادگونه آزمون سخت آیین مهر را مشاهده کنی، بی‌درنگ برگرد، که نزد ما معجزات و اسرار یافت نمی‌شود».

کتاب سوزی‌های اسکندر مقدونی (سده‌ی ۴ قبل از میلاد) و عمرین خطاب (سده‌ی ۷ میلادی) در ایران زمین سبب نابودی بخش بزرگی از دانش پزشکی ایران شد. تنها نسخه‌های اندکی که توانست از تاراج‌ها، نابودگری‌ها و سرقت‌ها باقی بماند، نیز از زبان پهلوی و سریانی که زبان مسیحیان ایرانی بود، به یونانی و عربی برگردانده، پایه‌ی طب یونانی و سرچشمه‌ی دانش پزشکی عرب‌ها شد.

دشمنی و کینه‌ی یونانیان و تازی‌ها با نابودی افکار روشن ایرانیان که پایه‌های خرافات و بت‌پرستی و استثمار را مورد حمله قرار می‌داد، بی‌دلیل نیست و ریشه‌ای عمیق دارد.

دریاور ایرانیان، بهداشت و پیش‌گیری مهم‌تر از درمان بود. آنان چون آب، هوا و خاک را وسیله‌ی سرایت بیماری می‌دانستند، وظیفه‌ی هر ایرانی پاک نگاه‌داشتن این سه عنصر حیاتی بود. به‌ویژه در پاک نگاه‌داشتن آب تاکید زیادی می‌شد. ایرانیان آب را مظهر خرمی و آبادانی می‌دانستند. پلیدی و نسا در آب نمی‌افکندند و تن و جامه را در آب روان نمی‌شستند.

جهانگردانی مانند هردوت و سایر تاریخ‌نگاران می‌نویسند:

ایرانیان در آب تف نمی‌اندازند، ادرار نمی‌کنند، کثافت و آشغال نمی‌ریزند، و اگر هم دیگری مرتکب چنین اعمالی شود، مانع می‌شوند. پاکیزه نگاه‌داشتن آب وظیفه‌ی همه است، آب ناپاک را نباید برای شستشوی بدن و خوردن به‌کاربرد و یا برای کسی که، مرده یا لاشه‌ی حیوانات را در آب رودخانه‌ها و دریاچه‌ها بیند و آن را برنگیرد، کیفر سخت قایل هستند. آنان پاکیزگی و بهداشت را نخستین شرط پارسایی می‌دانند.

دادبزشک، پزشکانی بودند که در هنگام شیوع بیماری‌ها یا اوقات دیگر مردم را از قوانین بهداشت و پیش‌گیری آگاه می‌ساختند، تا از سرایت بیماری و تلفات زیاد جلوگیری شود. ایرانیان در زمان شیوع بیماری‌های عفونی یا واگیردار «برش‌نوم» می‌گرفتند.

آداب زمان برش‌نوم

یک هفته از آمیزش خودداری می‌کردند، از ظرف‌های جداگانه استفاده می‌کردند، لباس سفید می‌پوشیدند و در بسترهایی با ملافه‌های سفید و جداگانه می‌خوابیدند. در هنگام صحبت

سه قدم از یک‌دیگر فاصله می‌گرفتند. دقت کامل در پاکیزگی تن، لباس و خوراک از آداب زمان برشوم بود. کسانی هم که مرده‌ها را به دخمه‌ها می‌بردند، و یا به لاشه‌ی بیماران دست می‌زدند، باید برشوم بگیرند.

گندزایی و پلشت‌بری

ایرانیان نور خورشید را بزرگ‌ترین دشمن و برطرف‌کننده‌ی بیماری و ناپاکی می‌شناختند، در خورشیدبشت آمده است، هنگامی که خورشید می‌تابد آب جاری، آب دریاها، آب راکد و تمام موجودات روی زمین پاک می‌شود، و اگر خورشید نمی‌درخشید، هر آنچه همه‌ی زمین دچار نابودی و نیستی می‌شد. آنان هرچیز آلوده را برای پاک شدن، مدت معینی در تابش نور خورشید قرار می‌دادند. لباس، روکش و رختخواب بیمار مرده قابل استفاده نبود و باید نابود می‌شد، به‌ویژه لباس آغشته به خون، اسهال و یا استفراغ بیمار مرده.

در باور ایرانیان، خرداد امشاسپند سلامتی جسم و اردیبهشت امشاسپند سلامتی روان بود. در نتیجه، دانش پزشکی شامل تن پزشکی و روان‌پزشکی می‌شد. آنان به‌تاثیر جسم در روان و روان در جسم به‌خوبی آگاه بودند و باور داشتند که: «جسم خود را مسموم نکنیم. این سم از طریق آب، هوا، خاک و احساسات منفی به‌جسم نفوذ می‌کند».

هم‌اکنون دانش پزشکی ثابت کرده است که سلول بدن هوشمند است و این هوش می‌تواند خود را به‌شکل یک اندیشه به‌ملکول ابراز کند. احساساتی مانند خشم، ترس، نفرت، کینه، حسد و احساس گناه یک ملکول مملو از آدرنالین است. اگر این احساس نباشد، آدرنالینی ترشح نمی‌شود. به‌هرکجا که اندیشه می‌رود، یک ماده‌ی شیمیایی هم با آن می‌رود. این آگاهی به‌ابزاری قدرتمند تبدیل می‌شود. اندیشه‌ی منفی (انگزه منیو) به‌مواد شیمیایی تبدیل می‌شود و ایجاد بیماری می‌کند. با اندیشه‌ی مثبت (سپتا منیو) می‌توان فرآیند خودکار را به‌فرآیند آگاهانه تبدیل کرد. آگاهی نقش تعیین‌کننده در جسم دارد. ایرانیان به‌خوبی از تاثیر اندیشه بر جسم آگاه بودند.

تاریخچه‌ی پزشکی ایران باستان

نخستین ریشه‌ی واژه‌ی پزشکی در ایران باستان بیشه‌زه Baeshaza به‌معنای «آسیب‌زدا» است. این واژه در زبان پهلوی به‌صورت بیشه زک Baeshazak و بعدها به‌بزشک bizishk تبدیل شد.

در اردیبهشت یشت، پزشکان ایرانی به‌پنج گروه تقسیم می‌شدند.

داتویشه زه یا دادبزشک: پزشکیانی بودند که در زمان شیوع بیماری‌های واگیردار مردم را با اصول بهداشت آشنا می‌کردند.

کرتویشه زه یا جراح: پزشکیانی بودند که مسوول بستن استخوان شکسته، اصلاح و جابجایی استخوان‌ها و شکافتن، دوختن و قطع کردن عضو آسیب‌دیده بودند. قدیمی‌ترین اطلاع از عمل جراحی به‌وسیله‌ی تاریخ ایران، از طریق شاهنامه است، در شاهنامه نخستین عمل جراحی هنگام زاییدن رستم، روی رودابه انجام گرفت.

فردوسی می‌گوید:

بیامد یکی موبد چیره‌دست	مران ماهرخ را به‌می کرد مست
بکافید بسی‌رنج پهلوی ماه	بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بسی‌گزندش برون آورید	که کس در جهان این شگفتی ندید

اشو بیسه زه یا اشویزشک:

آسیب‌زدایی به‌وسیله‌ی اشویی (پاکی و راستی). در شاهنامه‌ی فردوسی از نوش دارو، زخم‌بندی و بخیه زدن زخم‌های عمیق خنجر و تیر و شمشیر زیاد گفته شده است. سینای حکیم‌پور، پسر «اهوم ستوت» Ahum-stut پزشکی بود که در دوره‌ی خود در حکمت و دانش بی‌نظیر بود و شاگردان زیادی را آموزش می‌داد. بعدها در افسانه‌های ملی و شاهنامه از سینای حکیم‌پور به‌شکل سیمرغ یاد شد که زخم‌های رستم را در جنگ با افراسیاب درمان کرد. در منطق‌الطیر عطار هم از سیمرغ به‌عنوان پزشک بزرگ یاد شده است که صد شاگرد داشت و به‌شاگردان خود فلسفه، پزشکی و نجوم می‌آموخت و شاگردان او در سراسر جهان پراکنده شدند و به‌آموزش پزشکی و درمان پرداختند.

شهاب‌الدین سهروردی در رساله‌ی «صغیر سیمرغ» می‌گوید:

صغیر او خفتگان را بیدار کند، سایه‌ی او درمان‌گر دردها و رنج‌ها است. سینا از واژه‌ی سئنه گرفته شده که همان سیمرغ است و خاندان پزشکی در ایران زمین به‌این نام خوانده می‌شدند. مسیحیان سریانی ایرانی سیمرغ را جبریل نامیدند و حتا تا آن‌جا پیش رفتند که او را مظهر روح‌القدس دانستند.

سینا یا سئنه با قوم ساینی هم‌ریشه است، وجود کوهستان ساین در منطقه‌ی اورال و آلتایی به‌معنای کوه شاهین یا سیمرغ و الموت آشیانه‌ی سیمرغ است.

سینا از اسم‌های رایج بین قوم‌های هندو ایرانی (آریایی)، به‌ویژه در میان سکایان شرقی است، و توتم نیاکان تیره‌ی هخامنش هم شاهین بود. سیمرغ مرغی است که از خرد و منطق

بهره‌ی کافی دارد، و در حقیقت به مفهوم فلسفی همان عنقا است که مظهر خرد بزرگ است. سیمرغ هنگام زادن رستم، رودابه را از دشواری‌های زایمان می‌رهاند، و رهنمودهای او به زال هم پزشکی است و هم ایزدی.

یکی مرد بیتادل پرفسون	بیاور یکی خنجر آبگون
ز دل بیم و اندیشه را پست کن	نخستین به می ماه را مست کن
به صندوق تا شیر بیرون کند	تو بنگر که بینا دل افسون کند
نباشد مر او را ز درد آگهی	بکافد تهیگاه سرو سهی
همه پهلوی ماه در خون کشد	و زو بچه شیر بیرون کشد
ز دل دور کن ترس و تیمار و باک	وز آن پس بدوزد کجا کرد چاک
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک	گیاهی که گویمت با شیر و مشک
ببینی همان روز پیوستگیش	بسا و و بر آلی برخستگیش
خجسته بود سایه فر من	بدو مال از آن پس یکی پر من

شاهنامه‌ی فردوسی، چاپ مسکو

جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳۷ و ۲۳۸

در این نه بیت، تمام روش‌های پزشکی از عمل جراحی «سزارین» که سزاوار است، «رستمین»^۱ یا رستمیک نامیده شود، بیهوشی، داروهای بیهوشی، ابزارهای جراحی خنجر و بخیه زدن، گیاه پزشکی، تجویز دارو، مرهم‌سازی و زخم‌بندی به کار رفته است.

اوروریشه زه *ovara-Bishaza* یا اورو بزشک: پزشکانی بودند که از خواص گیاهان آگاه بودند و به وسیله‌ی گیاه بیماران را درمان می‌کردند. نخستین پزشک ایرانی که به وسیله گیاه بیماران را درمان کرد، پور آبتین بود.

در بندهش آمده است: «هر بیماری را یک گیاه درمان بخش است و هر دارویی را آفریدگان، برای از میان بردن درد می‌خورند.

اهورامزدا ده‌ها هزار گیاه درمان‌بخش را به سود بشر بیافرید و به آب خاصیت شفا دهندگی داد.

اهورامزدا فریدون را از خواص نباتات و گیاهان درمان‌بخش آگاه ساخت. او بسیاری از بیماری‌ها را نابود کرد و از خواص ملیون‌ها گیاه و نباتات باخبر بود. (ناسخ‌التواریخ) هوم، پزشک بزرگ و کاشف گیاه معروف «هوم» بود که به نام خود او معروف شد. در تمام

۱. این شیوه‌ی جراحی از ایران به یونان برده شده سپس بعد از زایمان سزاره، با همین روش به نام سزارین واردواژنامه‌ی پزشکی ایران شد.

بشت بیستم از خواص گوناگون فشرده‌ی این گیاه صحبت می‌شود. فردوسی در شاهنامه‌ی خود هوم را عابدی می‌نامد که در زمان کی‌خسرو، در کوهی مسکن داشت.

در هر دو آیین، ودایی و ایرانی، با فشرده‌ی هوم و شیره‌ی آن نوشابه‌ی شفابخش می‌ساختند و در نوشته‌های ایرانی به آن هوما Homa و در نوشته‌های هندوان به آن سوما soma می‌گفتند در هوم‌بشت که جزو یسناها است (هات ۹-۱۱)، این گیاه مقدس نامیده شده است، و جمشید و فریدون و ثریت که هر سه نفر پدران پزشکی ایران به‌شمار می‌آمدند، از شیره‌ی آن استفاده می‌کردند.

هشتاد نوع گیاه دارویی و مایه‌های میوه‌ای در بیمارستان گندی‌شاه‌پور به‌کار می‌رفت. ایران یکی از کشورهای گیاه‌پزشکی به‌شمار می‌آید. در کتاب‌های عربی و یونانی، نام ایرانی گیاهان باید نوشته می‌شد، چه این نوشته از خود ایرانیان، یا اقوام دیگر بود.

مانتره بیشه‌زه Montru-Bishaza یا مانسره بزشک:

یسای ۲۸، بند ۵:

«من با پیام مانتره، زبان گمراهان را به‌راه خواهم آورده».

در روان‌درمانی، کلمات مقدس، مانتره اوستایی یا مانسره‌ی بهلوی کارگر بود. کلمه به‌ابزاری قوی و با نیروی بزرگ‌تر از همه‌ی آیین‌ها در درمان به‌کار می‌رفت.

وندیداد، فرگرد ۷، بند ۴۴:

«هرگاه چندین بزشک با یک‌دیگر به‌درمان پردازند، یکی با‌کارده، دیگری با‌گیاهان و آن دیگر با مانتره شورای بزشکی کنند، مانتره را بیش‌ترین اثر باشد».

این نوع درمان به‌وسیله‌ی مغان فرزانه‌ی مادستان ایران‌زمین انجام می‌شد. مغانی که مانتره درمانی می‌کرد چنان که در یسای ۹، ۳۱، ۴۴ آمده است، اهو بیش Ahum-biš نام دارد که به‌درستی به‌معنای درمانگر زندگی است. (اهو: زندگی و بیش: بزشک)، همین واژه بعدها به «بزشک زندگی» برگردانده شد. مانتره درمانی از ویژگی پزشکی مغان بود.

قوانین پزشکی در ایران باستان

رعایت بهداشت آب و محصولات کشاورزی و از بین بردن هرچیزی که سبب بیماری مردم می‌شد، از وظایف حکمرانان بود. در ایران تشکیلات منظمی وجود داشت و همه‌ی پزشکان مجبور بودند از قوانین و دستورهای واحدی پیروی کنند. به‌ریس پزشکان «دروستبد» گفته می‌شد که وزیر بهداشت و درمان بود. آتروان به‌کسانی گفته می‌شد که آمار پزشکی می‌گرفتند، یا در زمینه‌ی تاریخچه‌ی بیماری‌ها تحقیق می‌کردند. پزشکان هنگام کار باید پارچه‌ای به‌صورت

می‌بستند که به آن پنام می‌گفتند.

قوانین پزشکی ایران باستان را سریل الگود^۱، با فرمان پرآوازه‌ی «حمورابی» بابل‌ی سنجیده است. دلیل این امر، تعیین حق درمان، دادن جواز کار به پزشکان و مجازات پزشکانی بود که مرتکب خطا می‌شدند. در دینکرد ۱۶ صحبت از نامه‌های اوستایی می‌کند که امروزه مفقود است. می‌گوید: در آنجا قوانین روشنی وجود داشت، برای آزمایش پزشکان و امتحان درجه‌ی مهارت آن‌ها در امر درمان، هیچ یک از پزشکان اجازه نداشتند بدون گذراندن این امتحانات، بیماران را درمان کنند. به جراحی اجازه‌ی جراحی داده می‌شد که بیش از سه بار همراه استاد خود عمل را با موفقیت انجام داده باشد. پزشکان ایرانی اجازه داشتند بیماران غیرایرانی را درمان کنند، اما درمان و دادن جواز به پزشکان غیرایرانی با اشکالات زیادی همراه بود.

میزان مزد پزشکان

مزد پزشک در برابر هریک از طبقه‌های جامعه رعایت می‌شد، و مردم حق درمان را بنا بر توانایی خود می‌پرداختند. مزد پزشک در درمان آموزگاران و استادان انواع علوم و پیشوایان دینی دعای خیر آن‌ها بود.

برای درمان پادشاه و خانواده‌ی سلطنتی، درشکه‌ی چهار اسبه، روسای لشکری، استادان و فرمانداران، یک اسب، بازرگانان، یک شتر، کشاورزان، یک گوسفند یا معادل آن‌ها سکه‌ی رایج و خانواده‌های فقیر برابگان درمان می‌شدند.

اخلاق پزشکی

یک پزشک باید نیک آموخته و در فن خود مهارت کامل داشته باشد. از ویژگی داروها به‌خوبی آگاه باشد و پیوسته در پی کامل کردن دانش و تجربه‌ی خود باشد. به شکایت بیمار گوش کند و در دردشناسی استاد باشد. پزشک باید شیرین زبان، نجیب، صبور، قانع، فروتن و قابل اعتماد باشد. هرگز برای مزد بیشتر، دوره‌ی بیماری را افزایش ندهد.

حق پزشک

محل زندگی، خوراک و لباس پزشکان باید خوب، کافی و تمیز باشد. هریک دارای یک اسب تندرو باشند تا در هنگام خطر به کمک بیماران دور یا نزدیک بشتابند. پزشکان باید همیشه به مقدار زیاد، دارو و وسایل پزشکی همراه داشته باشند.

۱. سریل الگود، تاریخ پزشکی ایران

دانشگاه گندی شاپور

دانش پزشکی نه تنها در ایران باستان، بلکه در تاریخ پزشکی جهان با نام دانشگاه گندی شاپور خوزستان پیوند ناگسستی و استوار دارد. این دانشگاه یک مرکز علمی تحقیقاتی پزشکان ایرانی پهلوی‌زبان و مسیحیان ایرانی سریانی زبان بود. این مرکز علاوه بر دانشکده‌ی پزشکی، که بیمارستان‌های وابسته به خود را داشت، دانشکده‌ای برای نجوم و رصدخانه‌ای هم در کنار خود داشت، زیرا از ستاره‌شناسی نیز برای درمان استفاده می‌شد. مکتب پزشکی دانشگاه گندی‌شاپور دنبال‌رو مکتب پزشکی سینایی - مغانی مادستان ایران زمین بود، که به‌وسیله‌ی مغان فرزانه اداره می‌شد.

در زمان خلافت مامون عباسی، «بیت‌الحکمه»ی معروف با دانشگاه بغداد از دانشگاه گندی شاپور الگوبرداری و پایه‌گذار علمی دانش پزشکی در دانشگاه بغداد شد.

جشن سپندارمذگان

در میان جشن‌های بزرگ ایران باستان، سپندارمذگان جشن امشاسپند سپندارمذ، مهین فرشته‌ی نگهبان زمین است. این جشن هر سال در روز پنجم اسفندماه برگزار می‌شد و در طی آن کارهایی برای دفع آسیب‌گزنندگان صورت می‌گرفت. سپندارمذگان را «روز پزشکی» هم می‌دانستند. ابوریحان بیرونی در شرح جشن‌های ایرانیان، درباره‌ی سپندارمذگان می‌گوید:

روز پنجم از ماه اسفند، به‌سبب اتفاق این دو اسم با هم، به‌معنای خرد و شکیبایی است. مردم در این روز دانه‌های مویز و انار کوبیده را خشک‌اخشک می‌خورند و می‌گویند که پادزهر و دفع آسیب و گزش همه‌ی خرفستران (گزنندگان و خزنندگان) است.

این روز جشن زنان نیز بود و مردان به‌زنان در این روز هدیه می‌دادند. «سپندارمذ» فرشته‌ی بردباری، فروتنی، نرم‌خویی، پارسایی، نیکوکاری و نگهبان زمین است. جشن سپندارمذگان آغاز رویدن گل‌های بهاری است و نخستین گلی که با این فرشته‌ی نیکویی رویدن آغاز می‌کند، گل خوشبوی بیدمشک است. سال‌ها قبل، پرستاران ایرانی از استادپورداوود خواستند که روزی را برای سپاس از مقام پرستار برگزینند، که هیچ‌گونه وابستگی به کشور دیگری نداشته باشد و با سنت‌های ایران باستان در ارتباط باشد. او روز پنج اسفند را به‌عنوان روز پرستار، و گل بیدمشک را سمبل پرستاری در ایران پیشنهاد کرد، که مورد استقبال فراوان پرستاران قرار گرفت.

